

مالکیت

از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی

بیژن بیدآباد^۱

چکیده

در اسلام مالکیت محترم است و حدود مالکیت نیز محصور نشده و فقط ویژگی‌هایی برای آن در نظر گرفته شده که منبعث از منشاء حصول مال می‌شود. مداخله کلی اسلام در امور مالی افراد بر مبنای اصول مشخص استوار و به گونه‌ای منتج از حقوق طبیعی افراد است که آزادی انسانها را در داشتن اموال کسب شده از راه مشروع بیان می‌نماید. میزان و حدودی که دولتها عملاً از لحاظ قانون می‌توانند در حقوق مالکیت افراد مداخله نمایند در نظام‌های حقوقی مختلف متفاوت است. از موارد مداخله دولتها در امور مالی افراد سلب مالکیت از فرد از طریق انتقال مالکیت به نفع مصالح عمومی، نظارت دولت بر امور عام المنفعه، ممنوعیت احتکار ارزاق عمومی در سالهای قحطی است. باستناد قرآن می‌توان گفت که دولت نباید مالکیت یا مصرف کالاهایی که مباح هستند را ممنوع نماید یا از طریق وضع تعرفه بر آنان یا قیمت‌گذاری موجب مداخله در جریان معاملات آنان شود و بطور کلی باید دولت در این امور عملکردی خنثی داشته باشد. و از سوی دیگر شرایط تعادل و قیمت بازار در مکانیزم عرضه و تقاضا را در اقتصاد مطرح می‌نماید که اگر دولت اقدام به قیمت‌گذاری کالا یا خدمت نماید عملاً منابع و سود تجارت یا تولید را از گروه تولیدکننده و فروشنده به گروه مصرف‌کننده و خریدار منتقل می‌نماید و این ظلم به تولیدکننده و عرضه‌کننده تلقی می‌گردد و ظلم در اسلام ممنوع است.

واژه‌های کلیدی: آزادی فردی، مالکیت، مداخله دولت، حکمت، عرفان، تصوف، اسلام

مقدمه

منشأ حقوق فردی منتج از حقوق طبیعی است که طبیعت و خلقت به فرد عطا کرده و چنانچه در محیطی تعریف شود که دولت در آن تعریف نشده است شامل همه گونه حق و اختیار می‌گردد. فردی که تنها در منطقه‌ای زندگی کند علی‌القاعده خود را مختار مطلق می‌داند و اختیارش را به تصرف و مالکیت هر چه که هست تعمیم می‌دهد. هنگامی که فرد در جوار دیگر افراد قرار گیرد به دلیل اینکه دیگران نیز همین حق را برای خود قائل می‌شوند و حقوق افراد محدودکننده حقوق دیگران است لذا محدودیت برای حقوق مالکیت می‌آید و چون دولت و حکومت تشکیل شود، الزاماً افراد محکوم به ایثار و اعطای بخش دیگری از حقوق خود به دولت هستند تا جامعه سیاسی شکل گیرد. از این

جهت مبحث حقوق مالکیت محدود به آزادی افراد و حقوق منتج از اجرای عدالت می‌شود.^۲

مالکیت

مبحث مالکیت یکی از اصلی‌ترین، پیچیده‌ترین و مبنایی‌ترین مباحث قابل طرح در اداره امور عمومی است. در حقوق عمومی عملاً تعریف مالکیت مرز تعامل میان دولت و ملت را تعریف می‌کند. به عبارت دیگر تعریف قبول شده از مالکیت است که بنای کلیه قوانین و چارچوب‌ها را در یک نظام سیاسی بنیان‌گذاری می‌نماید. تعریف مالکیت حیطة دخالت دولت در امور خصوصی افراد و همچنین حمایت ملت از دولت را مشخص می‌کند. زیرا دولت صاحب و مالک آن حقی است که از ایثار ملت در اختیار وی قرارداد شده است. جمله اخیر مبنای ایدئولوژیک قوی در اسلام دارد و حکومت اسلامی پس از تعیین واجبات و محرمات تا آن حد وارد امور داخلی مردم می‌شود که مردم بپذیرند. یعنی آراء، تصمیمات و نظر جمعی بر مبنای خرد جمعی جامعه مبنای جدا کردن حق از افراد و اعطای آن به حاکمیت به عنوان نماینده جامعه است.

میزان و حدودی که دولت‌ها عملاً از لحاظ قانون می‌توانند در حقوق مالکیت افراد مداخله نمایند در نظام‌های حقوقی مختلف متفاوت است. موارد مداخله دولت معمولاً بر اساس ایدئولوژی و آرمان‌های سیاسی جوامع و حکومت‌های مختلف متفاوت است. در نظام‌های با گرایش سوسیالیستی معمولاً مالکیت بسیاری از تأسیسات و منابع و ذخائر معدنی و سیستم‌های خدماتی عمومی نظیر بانکها، حمل و نقل و همچنین بنگاه‌های تولیدی به دولت تعلق می‌گیرد ولی در نظام‌های سیاسی لیبرال فعالان بخش خصوصی مجاز به تملک این نوع دارایی‌ها هستند. آنچه که در غالب نظام‌های سیاسی از لحاظ تصرف و تملک و همچنین مداخله در امور مالی افراد برای دولت‌ها مشترک است یکی وصول مالیات است. وصول مالیات توسط دولت‌ها بر این اصل بنا شده که افراد بایست هزینه دولت را تأمین و همواره هزینه خدمات ارائه شده توسط آن را پردازند. این دو گروه هزینه یعنی هزینه‌های لازم برای امر تصدی‌گری دولت و هزینه‌های لازم برای توسعه، عمران یا ارائه خدمات دولتی دو بخش عمده از علل وصول مالیات است. افراد یک جامعه عملاً با پرداخت مالیات بطور ضمنی تصدی‌گری دولت را تأیید می‌نمایند و چنانچه نهادهای مدنی قوی باشند افراد جامعه با عدم پرداخت مالیات می‌توانند مشروعیت حکومت را زیر سؤال برند و دست حکومت را در انجام فعالیت‌های تصدی‌گری خود محدود سازند. چون عمر و اثر قوانین معمولاً طولانی‌تر و باقی‌تر از عمر دولت‌هاست عملاً اجازه نمی‌دهد که افراد بتوانند با عدم پرداخت مالیات به برخوردهای مقطعی سیاسی با دولت‌ها پردازند.

دیگر از موارد مداخله دولت‌ها در امور مالی افراد سلب مالکیت از فرد از طریق انتقال مالکیت به نفع مصالح عمومی است. این مورد در تصرف اجباری و لاقفل خرید اجباری به قیمت عادلانه توسط ارکان دولتی نظیر شهرداری‌ها به وضوح قابل مشاهده است که دولت‌ها برای احداث تأسیسات یا معابر ملزم به تصرف حقوق ملکی افراد می‌شوند.

نظارت دولت بر امور عام‌المنفعه نیز از اشکال مداخله دولت در امور مالی افراد است که از این طریق دولت‌ها با مداخله در امور صاحبان تأسیساتی که برای امور عمومی افراد ضروری است سعی می‌نمایند تأمین احتیاجات افراد جامعه را مد نظر قرار داده و آنها را حفظ نمایند. مواردی نظیر ارتباطات، برق، آب و مشابه آن از این گروه است. البته مسائل

^۲ - بیدآباد، بیژن، مبنای عرفانی حقوق اساسی در اسلام، فلسفه حقوق، حقوق فردی، حقوق عمومی از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.

متعددی در این ارتباط بالاخص دربارهٔ قیمت‌گذاری کالاها و خدمات عمومی مطرح است که دیدگاه‌های مختلف سیاسی در جوامع مختلف نظرات متنوعی در این ارتباط دارند. طیف این نظرات از مصادره بنگاه‌های مولد خدمات عمومی تا استقلال و مالکیت مطلق آنها دیده می‌شود.

در اسلام مالکیت محترم است و حدود مالکیت نیز محصور نشده و فقط ویژگی‌هایی برای آن در نظر گرفته شده که منبعث از منشاء حصول مال می‌شود. در این ارتباط مال باید از محل مشروع احصاء شده باشد و داشتن مال نیز مورد اشکال نیست هرچند آیات قرآن عدم انفاق را سرزنش نموده‌اند ولی حکماً جز مالیات‌های شرعی متداول محدودیتی قانونی و شرعی که مستمسکی برای جلب و مصادره اموال دیگران باشد ذکر نشده است. بر این اساس مرز مالکیت مرز مشخصهٔ مهمی در اسلام است که محدوده فعالیت افراد ملت و دولت را در عدم تعرض به مالکیت فردی مشخص می‌کند. تغییر این محدوده باید براساس توافق عمومی صورت پذیرد و مکانیزم‌های سیاسی و تقنینی باید برای جابجایی این مرز تعبیه نمود. و مسلماً جابجایی این مرز با نظر یکسویه حاکمیت نباید تحقق پذیرد.

مداخله کلی اسلام در امور مالی افراد بر مبنای اصول مشخص استوار است از جمله موارد احترام به مالکیت افراد در همهٔ زمینه‌ها به گونه‌ای منتج از حقوق طبیعی افراد است که آزادی انسانها را در داشتن اموال کسب شده از راه مشروع بیان می‌نماید. ولی در عوض دستورات اخلاقی مکملی وجود دارد که افراد را ترغیب می‌کند تا اموال مملوک خود را کنز نمایند و در حد میسر در جهت رفاه عمومی جامعه و حمایت از اقشار و افراد ضعیف جامعه بکار برند و کفاره بسیاری از گناهان و استحباب بسیاری از اعمال در این ارتباط تعریف و افراد تشویق شده‌اند که بدان عمل نمایند.

یکی از اصول دیگر نهی مالکیت در موارد خاص است. لذا دارائی‌های کسب شده از برخی طرق را غیرمشروع می‌داند این موارد علاوه بر موارد غیر مشروعی است که در حقوق سایر کشورها دیده می‌شود. برای مثال منع ربا یا تولید و تجارت مسکرات و مواد مخدر و سایر کالاهای حرام از این قبیل است که در قلمرو معاملات ممنوع قرار می‌گیرند و در اسلام منع شده‌اند.

مورد دیگر که مداخله دولت در حقوق مالی افراد را مطرح می‌سازد ممنوعیت احتکار ارزاق عمومی در سالهای قحطی است. و این مورد فقط به ارزاق عمومی و آن هم در سالهای خشکسالی محدود می‌شود که در این زمان دولت مجاز به شکستن انبارها و توزیع ارزاق عمومی در میان مردمان است و چنانچه این شرایط نباشد مجاز به این کار نیست. و در اینکه ارزاق عمومی در چیست غالب نظرات فقهی به مسئله احتکار گندم که رزق عمومی افراد جامعه برای بقای آنان در هنگام قحطی است منحصر می‌شود. البته رزق عمومی در کشورهای مختلف می‌تواند متفاوت باشد مثلاً در کشور مکزیک ذرت به عنوان رزق عمومی تلقی می‌شود که در آنجا در عوض نان گندم از نان ذرت ارتزاق می‌شود. در غیر این مورد مداخله در بازار حتی در قیمت‌گذاری کالاها و خدمات مستند قرآنی دیده نمی‌شود هر چند برخی به استناد به سنت برخی مداخلات در قیمت‌گذاری کالاها و خدمات را بر می‌شمرند که با توجه به این آیه قرآن که فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموالتان را بین خودتان به باطل مخورید مگر اینکه تجارتي باشد که از آن راضی باشید و خودتان را نکشید همانا خداوند به شما رحیم است و هر کس از روی دشمنی و ستمگری چنین کند، پس او را به زودی در آتش دوزخ درآوریم، و این برای خدا آسان است.» این آیه مبین این است که عدم رضایت در تجارت به معنی باطل

۳- سوره نساء، آیات ۲۹-۳۰. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا».

بودن آن است و تراضی طرفین شرط صحت آن می‌باشد و مسلماً مداخله شخص ثالث مانند دولت منجر به باطل شدن تجارت می‌گردد. یعنی اگر دولت اقدام به قیمت گذاری نماید هر چند طرف خریدار خشنود از این قیمت گذاری باشد ولی به دلیل عدم رضایت فروشنده شرط تراضی از بین می‌رود و اگر معامله انجام شود اکل باطل تلقی می‌گردد. در شرح بیشتر این آیه در ارتباط با موارد اکل می‌فرمایند^۴: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ أَي كَسَانِي كِه ايمان آورده‌اید اموال یکدیگر را به باطل مخورید، تأدیب در اموال و انفس است. بدانکه الفاظ چنانکه گذشت، برای حقایق به اعتبار عناوین مرسله بدون اعتبار خصوصیتی از خصوصیات مصادیق آنها، اعم از کلی یا جزئی وضع شده‌اند. مثلاً لفظ زید برای ذات مخصوص زید وضع شده بدون اعتبار حالت و خصوصیتی از حالات و خصوصیات او. چه زید در حال کودکی زید است و در حال پیری نیز زید است و همچنین بر حسب تجسم و تجردش، در حالی که با ماده بشری خویش باشد زید است و در حالی که فارغ از ماده است نیز زید است و مقتدر هم باشد زید است و مجرد از تقدّر نیز زید است. پس هیچ یک از خصوصیات احوال و یا خصوصیات نشئه‌ها در وضع و اطلاق آن معتبر نیست. و غریب شمردن کسانی که ادراکشان از عوالم حسّ تجاوز نمی‌کند و حصر کردن آنها مفاهیم را در مصادیق حسّی حجّت بر خودشان است نه برای ما؛ چون آنها بر حسب نشئه‌ای که در آن هستند مصادیق سایر نشئه‌ها را درک نمی‌کنند، پس تعمیم مفاهیم برای آنها امکان پذیر نیست، و در اخبار تصریحات و اشاراتی به آنچه که ما ذکر کردیم وجود دارد. خداوند ما را به آنها بینا سازد. بنابراین اکل به معنی خوردن در هیچ خصوصیتی از خصوصیات اکل حیوانی از داخل کردن چیزی در دهان حس و جویدن آن با دندان و فرو بردن و ادخال آن در شکم و همچنین خصوصیات اکل و یا خصوصیات مأکول و خصوصیات چیزی از نشئه‌ها در آن اعتبار نشده است. پس آن (اکل) اسم عملی است که باعث قوام فاعل و ازدیاد قوت او به هر نحوی و در هر نشئه‌ای که واقع شود گردد. پس بازی کردن اطفال اکل است برای آنان بر حسب نوعی از اکل که همان خیال حیوانی بازی است، و تجارت تجار و زراعت کشاورزها و نکاح نکاح‌کننده‌ها بر حسب نیروئی از نیروهای آنان اکل حساب می‌شود. بلکه فعل هر فاعلی در هر نشئه‌ای که باشد اکل برای اوست. و مال اسم است برای مملوک و هر اندازه که ملکیت در آن قوی‌تر باشد صدق اسم مال قوی‌تر است. بنابراین اعراض دنیوی جز آنچه که شارع یا عرف اعتبار کرده است، هیچ حیثیت مملوکیت بر آنها نیست، مثلاً هر چه که تحت استیلای مرد باشد آن را مال حساب کنند مال او و مملوک او مال است و قوای نفسانی که تحت تصرف نفس است و هیچ حیثیتی جز حیثیت مملوکیت برای نفس ندارد به صدق مال سزاوارتر است. و همچنین است علوم و صنایعی که ملکه شده‌اند، و یا ملکه نشده‌اند ولی در خزینة عقل ثابت هستند (نیز مال محسوب می‌شوند). و خطاب در بَیِّنْکُمْ برای جماعت ذکور است خواه در عالم کبیر یا در عالم صغیر انسانی باشند، در نشئه طبع و یا در غیر آن باشند. و از باب تغلیب (غلبه اسم مذکر بر مؤنث) زنان را نیز شامل می‌شود. و باطل به فعلی که غایتی ندارد یا غایت عقلی و یا عرفی ندارد و به فعلی که به غایت خود نرسیده، و به سنت و طریقه‌ای که بر اساس مستحکم بنا نشده باشد، و به سنتی که بر اساس الهی بنا نشده باشد گفته می‌شود. و به چیزی هم که اصلاً حقیقتی ندارد باطل گفته می‌شود مانند عدم‌ها یا چیزی که در نفس الامر حقیقت ندارد مانند سراب، و نیز به چیزی که تحقق ذاتی ندارد بلکه تحقق آن عرضی است مانند ماهیات و به چیزی که به خودش تحقق ندارد و بلکه به علت محقق می‌شود مانند وجودات امکانی و به چیزی که تحقق آن مخفی باشد به نحوی که عدم‌ها بر آن غالب باشد مانند

^۴ - تفسیر بیان السعاده، جلد ۴ ترجمه، صص ۴۸-۴۴.

ملکوت سفلی که چون عدم بر آن غلبه دارد باطل است، اگرچه سایر معانی باطل نیز بر آن صادق است. پس آیه شریفه بر حسب مصادیقش دارای وجوه متعددی است که بعضی بالاتر از بعضی دیگر است. پس نخستین مصادیق آیه که به فهم عوام نزدیکتر است همان خوردن معروف است که با جویدن و بلع متحقق می‌شود. و معنی آیه این است که اعراض دنیوی را بین خودتان به سبب راه باطل که شارع آن را سنت نکرده و مباح ندانسته است یا به سبب مبدأ باطلی که عبارت از نفس و شیطان است با جویدن مخورید. زیرا که حاکم و محرک فعل یا نفس و شیطان است یا عقل و رحمان. و دانستی که شیطان به جهت غالب بودن عدم‌ها بر او باطل است. دومین مصداق آیه این است که اموال دنیوی خود را بین خودتان به باطل تصرف نکنید، به هر دو معنی که آن نیز نزدیک به فهم عموم است. سوم اینکه افعال خودتان را به هر دو معنی باطل نکنید. چهارم: افعال تکلیفی قلبی نبوی را بحسب مبداء باطل یا به غرض باطل انجام ندهید. پنجم: افعال تکلیفی قلبی ولوی بین خودتان را به سبب باطل به هر دو معنی انجام ندهید. ششم: قوایتان را بین خودتان در راه باطل صرف نکنید. هفتم: علوم خودتان را (از راه باطل) اخذ نکنید و (در راه باطل) صرف نکنید. هشتم: مدد حیات و ماده زندگی خود را (به باطل) صرف نکنید. نهم: مشاهدات و مشهودات خودتان را (از طریق باطل) نگیرید. **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ** مگر اینکه تجارتي باشد که مورد رضایت شما باشد که به آنچه که گذشت امکان تعمیم دارد. و **لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** و خودتان را مکشید، عبارت یا مربوط به معطوف علیه است از باب اینکه صرف کردن اموال بدون معیار موجب قتل انفس می‌شود، و نهی از آن همانند علت نهی از آن (صرف اموال) است یا اینکه حکم مستقل است، و تعمیم آن مخفی نیست. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا** زیرا خداوند به شما رحیم است، علت نهی خدای تعالی از صرف اموال به باطل و قتل انفس است، چون رحمت او همانند سایر تکالیف داعیه‌ای بر این نهی است. « در همین سوره در جای دیگر می‌فرماید: «و به سبب رباخواریشان و خوردن اموال مردم به باطل و حال آنکه از آن منع شده بودند، برای کافرین عذابی دردآور مهیا کرده‌ایم. **«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ»** و هر که انجام دهد این را، صرف و قتل را، **«عُدْوَانًا»** بطور دشمنی، برای دشمنی یا فعل دشمنی یا عدواناً دشمن بدارد یا در حالی که او دشمنی دارد یا آن را عدوانه انجام دهد برای اینکه تمیز باشد یعنی کسی که آن را از عمد و تجاوز از حدود الهی یا از عداوت از نفسش انجام می‌دهد **«وَوَظَلَمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»** و بطور ظلم پس او را بر روی در آتش می‌افکنیم و این برای خدا آسان است».

در آیه دیگر در قرآن کریم پیامبر اکرم ص مأمور به ابلاغ می‌شود که: «ای فرزندان آدم، زیورهای خود را در مقام هر عبادت به خود برگیرید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید، که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد. بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفریده حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده؟ بگو: این نعمتها در دنیا برای اهل ایمان است و خالص اینها (یعنی لذات کامل بدون الم، و نیکوتر از اینها) در آخرت برای آنان خواهد بود. ما آیات خود را برای اهل دانش چنین مفصل و روشن بیان می‌کنیم. بگو که خدای من هر گونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در نهان و گناهکاری و ظلم به ناحق و شرک به خدا را که بر آن شرک هیچ دلیلی نفرستاده است و این که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید، همه را حرام کرده است». باستناد این آیه می‌توان گفت که دولت نباید کالاهایی که مباح هستند را ممنوع نماید یا از طریق وضع تعرفه بر آنان یا قیمت‌گذاری موجب مداخله در جریان

۵ - سوره اعراف، آیات ۳۱-۳۳. «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

معاملات آنان شود و بطور کلی باید دولت در این امور عملکردی خنثی داشته باشد. در شرح آیات آخر مذکور می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ» بگو چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خارج کرده حرام کرده، گویا که ترک زینت و ترک ماکول و مشروب پاکیزه را از لوازم عبادت و طلب آخرت می‌شمردند، پس آنها را اولاً امر به تزئین و اکل و شرب کرد و ثانياً تأکیداً تحریم آن را انکار نمود. و توصیف به اخراج برای بندگان اشاره به این دارد که زینت اولاً و بالذات برای کسی است که عبد خدا گشته و برای غیر او به تبعیت اوست، نه اینکه بر او برای عبادتش حرام باشد. «وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» و پاکیزه‌ها از رزق، بدنی و نباتی و حیوانی و انسانی و رزق روحانی از ارزاق نفوس و قلوب و ارواح. «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بگو این برای کسانی است که ایمان آوردند در حیات دنیا، بدانکه دنیا و آخرت بالذات برای خلیفه خدا خلق شده‌اند، و این یکی از وجوه قول اوست: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ» (اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم). پس هر کسی که به او با اتصال تقلیدی متصل شود که آن قبول دعوت ظاهری و قبول چیزی است که به بیعت عامه، بر آن اخذ کرده، و با معاهده اسلامی دستش را بر دست خلیفه بسته، یا با اتصال ایتمامی متصل شده که آن قبول دعوت باطنی و قبول آنچه بر آن با بیعت خاصه اخذ کرده و دستش را بر دست خلیفه به معاهده ایمانی عقد کرده، پس داخل ایمان شده که آن صورت نازله از خلیفه است، در نازلترین مراتب قلب او که همان صدر است سپس صورت دیگری که دارای ملکوتیتی در مرتبه دیگری از قلبش است که از این مرتبه برتر است داخل می‌شود، و هکذا تا اینکه به حقیقت خلیفه متحقق شود، پس آن دو به قدر اتصالش برای اوست و از خلیفه بحسب آن ارث می‌برد، و هرکس که به چیزی از اتصالها متصل نباشد آن دو بر او حرامند، و هرگاه از آنچه غالب شده چیزی از دنیا تملک کند در دست او غصبی است، و برای این گفت: «هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا» از غیر تقیید به خلاصی از دست غیر، یعنی آنها چه بر آن غلبه کند یا بر آن غلبه نکند، و چون در آخرت غلبه غیر بر آن امکان ندارد گفت: « خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ » خالص آنها روز قیامت باشد، خالصه با رفع و با نصب قرائت شده، و اعراب آیه اینکه هی مبتدا و للذين آمنوا خبر آن است، یا حال است و في الحياة الدنيا خبر است، یا خبر بعد خبر است، یا حال است از فاعل آمنوا، یا از مستتر در ظرف، یا ظرف لغو متعلق به آمنوا یا به قول او للذين آمنوا یا به عاملی از افعال خاص حال است، یا خبر بعد خبر، یا خبر ابتداء است مثل: مغضوبٌ علیها في الحياة الدنيا، و خالصه بر قرائت رفع خبر هی است یا خبر بعد خبر، یا خبر مبتدای محذوف، و بر قرائت نصب حال از یکی از عوامل سابق است، و از صادق ع است بعد آنکه نهرهای زمین را ذکر کرد پس هرچه را که سیراب کند و هرچه که سیراب شود پس آن مال ماست و هرچه برای ماست پس برای شیعیان ماست، و برای دشمن ما چیزی از آن نیست مگر آن را غصب کرده، و همانا ولی ما در اوسع آنچه از بین این و آن است می‌باشد، یعنی آنچه بین آسمان و زمین است، سپس این آیه را تلاوت کرد: «قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا» مغضوبین بر آناند در روز قیامت خالصه برای آنان است بدون غصب و در قول او تعالی: «اليوم احل لكم الطيبات» بعد قول او: «اليوم بیس الدین کفروا من دینکم» و بعد قول او: «اليوم اکملت لکم دینکم» اشاره به آن است. «كذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ» اینچنین آیات را تفصیل می‌دهیم، یعنی آیات تکوینی را از استحقاق کل آنچه که حق آن است و اعطاء هر ذیحقی حق او را به آیات تدوینی «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» برای قومی که می‌دانند، در سلوک به آخرت اشتداد دارند، و در علمشان زیادی می‌نمایند، زیرا که علم آنچه که باشد متعلق به آخرت است با ازدیاد و اشتداد و هر ادراکی تعلق به

۶ - تفسیر بیان السعاده، ج ۵ ترجمه، صفحات ۲۸۳-۲۶۷.

آخرت ندارد، یا متعلق به آن باشد لکن اشتداد بر آن نباشد و بلکه بواسطه اغراض دنیویه متوقف یا منکوس باشد نزد اهل الله علم نامیده نمی‌شود، بلکه جهلی است، و چون اسم علم بر آن اطلاق شود از باب مشاکلت و موافقت با مخاطبان آنان است. پس کم است چیزی که از آنچه که مشعر به ذم آن باشد منفک گردد یا اسم علم از آن نفی می‌شود «و لقد علموا لمن اشتریة ماله في الآخرة من خلاق و لبس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون» (و به تحقیق آنان می‌دانستند که برای خریداران آن در آخرت بهره‌ای نیست، و خود را به بد چیزی فروختند اگر می‌دانستند) «يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون» (آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت غافلند) «ذلك مبغضهم من العلم» (این محل رسیدنشان از علم است) و به تحقیق اشباه مردم آن را عالم نامیده‌اند در حالی که جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و فقط دروغ می‌بندند. و برای این است که شیعیان نشان که با بیعت خاصه ولویه با آنها بیعت کرده‌اند ایمان در قلوبشان داخل شده علما و عرفایند، به طریق حصر: شیعیان ما علما هستند، شیعیان ما عرفا هستند. پس کسی که سالک به آخرت و سائر به خدا به قدم ایتام به امام حق منصوب از خدا نباشد و اگر در علوم حکمی و ظنون فرعیه آن بلغ ما بلغ باشد عالم نامیده نمی‌شود، و او از تفصیل آیات نفعی نمی‌برد. زیرا که نظر او به آیات از حیث انفس آن است، یا از حیث جهات دنیوی آن، نه از حیث اینکه آن آیات دال بر خدا و بر امور آخرت است، چنانکه از صادق ع نقل شده که او به ابوحنیفه در جمله کلامش گفت: و من تو را نمی‌بینم که از کتاب خدا حرفی بشناسی. و هر کس به آنها به ایتام با بیعت ولویه متصل شود و اگر حروف تهجی را نخوانده باشد پس او عالم عارف است، و او منتفع به آیات و تفصیل آن است، زیرا که نظر او به اشیاء آفاقیه و انفسیه از حیث صدور آن از خدا و دلالت آن بر او می‌باشد. و چون اکل و شرب را برای آنها مباح نمود و آن را با اختصاص زینت و رزق‌های پاکیزه به آنها تاکید کرد اراده نمود که پیامبرش ص را امر کند به بیان محرّمات بالذات و موجبات برای حرمت مباحات بالعرض، برای بیان پاکیزه از غیر پاکیزه پس گفت تعالی: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» بگو نیست جز اینکه پروردگارم اعمال زشتی که از آن ظاهر می‌شود و آنچه پنهان می‌گردد و گناه و بغی به غیر حق را حرام کرد و اگر به خدا شرک ورزید و اگر بر خدا چیزی که نمی‌دانید بگوئید برای آن سلطانی نازل نمی‌شود، پس تعالی به طریق حصر پنج چیز را ذکر کرد که به سه اصول محرّمات رجوع دارد. بدانکه خدا انسان را از نطفه ضعیفی که صورتش را حافظ نباشد خلق کرد، و در آن لطیفه سیاره سالکه به خدا به قدم صدق بر طریق مستوی و خط مستقیم از جمادیت که نازلترین مرتبه موالید است به نباتیت سپس از آن به حیوانیت سپس به بشریت که ملکوت بین دو ملکوت سفلیه که دار شیاطین و اجنه و سجن متکبرین و معدّبین از آدمیان می‌باشد است و علویه که آن دار ملائکه ذوی الاجنحه و دار سعدا و اصحاب یمین است، به ودیعه نهاد، پس چون علم او را به علم او و شعور او را به شعور او مستحکم کرد، و اراده او و اختیار او و تمیزش بین خیر و شرّ حقیقی تقویت شد مستعدّ قبول تکلیف و دعوت نبوی می‌شود، پس اگر توفیق ساعده او شد و دعوت نبوی را درک کرد و این دعوت را قبول نمود و منقاد تحت حکم داعی شد مسلمان گشته و بر توحید حقیقی و ایمان و قبول دعوت باطنی ولوی مشرف می‌گردد، و در این هنگام به اعتبار اشراف او بر ایمان و توحید مؤمن و موحد نامیده می‌شود. و اگر دعوت عام را درک نکرد، یا آن را قبول نکرد، یا بر مقتضای آن عمل نکرد، تا استعداد او قریب به دعوت خاصه باطل شود و طریق قلب و امارتش و طریق توحید و علامتش مخفی گردد، یا استعداد قریب او برای قبول دعوت خاصه باطل نشود و استعداد قریب برای او برای آن باقی بماند و لکن از این قوه و استعداد به فعل خارج نشود و به عدل و توجه گاه به آنچه استعدادش آن را اقتضاء می‌کند و طلب آنچه که او را دلالت

می‌کند بر طریق قلب و از قوه به فعل خارجش می‌نماید، و گاهی بر آنچه که نفسش اقتضاء آن می‌کند و از مشتبهات حیوانیه تهوی می‌نماید، در این صورت مؤمن موحد نمی‌باشد نه حقیقتاً و نه مجازاً، بلکه زمانی که برای او آن استعداد قریب باقی نماند، کافر است، سواء اینکه به دینی و کتابی و نیثی اقرار بکند و مسلمان و مؤمن نامیده شود یا اینکه اقرار نکند و کافر نامیده شود، یا مشرک است زمانی که بر او استعداد باقی بماند سواء اینکه به خدا در ظاهر صنم و کوبی و غیر آن دو شرک بورزد یا نورزد، و سواء اینکه به دینی و نیثی اقرار بکند یا نکند، و سواء اینکه با نیثی یا ولیثی به بیعت عامه یا خاصه بیعت کرده باشد یا نکرده باشد، و سواء اینکه به ائمه جور و مظاهر شیاطین اتصال یا اعتقاد داشته باشد یا نداشته باشد، و به همین معنی کفر و شرک در آیات به کفر به ولایت و شرک به ولایت تفسیر شده است و این دو غیر کفر و شرک ظاهری است برای جواز اتصاف مسلم و مؤمن به آن دو، و کافر به این معنی مطیع نفس و شیطان است و افعال او جز از طاعت آن دو نیست و هکذا اخلاق او. و آن یا در قبح متناهی است به حیثی که شرع و عقل و عرف آن را قبیح می‌شمارند مانند زنا و لواط و سبیت مفرطه و شره مفرط از چیزی که هر کس آن را قبیح می‌شمارد و فاعل آن حین انجام آن را از مردم حتی از امثالش مخفی می‌دارد و فواحش نامیده می‌شود. و افعال جوارح که این چنین باشند فواحش ظاهری است، و رذائل نفس فواحش باطنی است. و به تحقیق بعضی افعال جوارح زمانی که عادت گشته باشد به حیثی که فاعل آن از خلق مخفی ندارد باطنی نامیده شوند مانند نکاح زوج پدر که در جاهلیت بود، و مانند نکاح محارم که در بین هندی‌ها بوده، و مانند تجسس و غیبت و تهمت و تنازع به القاب با اینکه اشد از نکاح محارم است که در بین مسلمانان شایع است. زیرا که فاحشه بودن آن از نظرهای امثال فاعل آن مخفی است. و به تحقیق فاحشه که فاعلش آن را مخفی بدارد باطنی تفسیر می‌شود، مانند زنا و لواط و ظاهره‌ای که مخفی نمی‌کند مانند نکاح زوج پدر، عکس آنچه ذکر شد، و بر آن وجهی است. یا در قبح غیرمتناهی است به حیثی که عقول جزئی از امثال او آن را قبیح نمی‌شمارد، و فاعلش از امثالش مخفی نمی‌دارد و آن اثم است مانند شرب خمر و نیبذ، یا به حیثی که عقول جزئی از امثالش خیر و مدح فاعل آن می‌شمارد و فاعل آن به اعلان آن مباهات می‌کند مانند حکومت‌ها و قضاوت‌های غیرشرعی که آن مثال قضاوت‌های شرعی و سایر مناصب شیطانیه است که امثال او آن را از جهل تمنّا می‌کند. و به عبارتی دیگر یا افعالش و اخلاقتش را به صورت افعال زنان یا به صورت افعال خنث و یا به صورت افعال مردان ظاهر می‌سازد. و به عبارتی دیگر فاعل آن در انظار جزئیه مخطنه اما زنانه است یا مخطنانه یا مردانه است. و به این سه به فواحش و اثم و بغی اشاره شده است. و حاصل حصر اینکه انسان یا کافر یا مشرک یا کافر و شرک حقیقیین است یا مؤمن است، و کافر، جمیع آنچه که از او صادر می‌شود قولاً یا فعلاً یا خلقاً بر او محرم است زیرا که آن تابع کفر محرم است و آن بر سه قسم منقسم می‌شود و از ذکر کفر تنها به آنچه که برای استلزام آن ذکر شد اکتفا کرد و شمول آن محرمات مشرک و مؤمن از حیث کفر است، و برای مشرک جهت کفر و جهت ایمان است، و آثار آن از حیث کفر ملحق به آثار کفر است و از حیث ایمان به ایمان. و مؤمن، آثارش از حیث ایمان برای او حلال است مگر نسبت قولی به خدا بدون علم بر تفصیلی که می‌آید و چون مراد به بغی مطلق تبسّط و حکومت و ریاست باشد او تعالی با قولش بغیر الحق آن را از بغی بغیاً مقید نمود، استتال و عدم احتیاج به جعل قید بیاناً خلاف ظاهر است و قید اشراک به ما لم ينزل به سلطاناً اشاره دارد به اینکه مراد به شرک به خدا شرک به ولایت و شرک به ولایت تکوینی است یا به مرمت معاش یا تلذذ نفس، و آن دو اگر از جهت امر الهی باشد چون سلطانی به آن نازل نشود شرک به خدا نمی‌شود. و شرک به ولایت تکلیفیه اگر به اشراک از امر امام ع باشد به اتباع او اشراک به خدا چون سلطانی بر آن نازل نشود نمی‌باشد و شرک به خدا حالاً و شهوداً نیست مگر اشراک به

ولایتین، پس تقیید اینجا ایضاً در محلّ آن است و حاجتی به تکلفاتی که آن را مرتکب شده‌اند نیست و موخّد حقیقی یا مشرف بر توحید است یا اینکه قول او و فعل او و خلق او و اعتقاد او از حیث توحیدش است یا از حیث توحیدش و ایمانش نیست. پس آنچه از حیث ایمان باشد پس آن حلال است: کفر گیرد ملّتی ملّت شود. و آنچه که از حیث ایمان نباشد پس آن ملحق به افعال کافر و اخلاق او است لکن مؤمن به قوت محبتش یا از وجدانش و شهودش یا از عادت سابقی که از سهولت خطاب در گفتن چیزی که از عالم وقتش اخذ نکرده بر زبانش جاری شود و آن را از شهودش و وجدانش یقین نداشته یا یقین داشته لکن موافق حالش نباشد یا موافق حال شنونده بحسب وقت و مکان نباشد، پس خدای تعالی از آن نهی کرد، و اگر از حیث ایمانش باشد پس بنابراین تقدیر قول او تعالی «ما لا تعلمون» «ما لا تعلمون عینه او وقته، او مستمعه، او موافقه لحاکم» (آنچه را که عین آن یا وقت آن یا مستمعش یا موافقتش با حاکم است را نمی‌دانید) می‌شود، و چون ائمه جور متحقق به این محرّمات هستند و گذشت که این محرّمات ذاتی آنهاست تفسیر آن به ائمه جور صحیح است، و در بعضی اخبار به سلاطین از بنی امیّه و سایر ولات جور تفسیر شده است. و از صادق ع نقل است که همانا قرآن دارای ظاهر و باطن است، پس جمیع آنچه که در قرآن خدا حرام کرده همان ظاهر و باطن از آن ائمه جور است و جمیع آنچه که خداوند در کتاب حلال کرده همان ظاهر و باطن از آن ائمه حقّ است. و سرّ آنچه ما گفتیم از اینکه ائمه جور متحققین متجوهرین به جمیع محرّماتند، و ائمه حقّ متحقّقین و متجوهرین به جمیع محلّلاتند. و از اوع در بیان «ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون» است که: ای تو و دو خصلت است که هلاک شد کسی که هلاک شد، ای تو به رأی خودت فتوا دهی و به آنچه که نمی‌دانی دین برداری، و در روایتی است: که دین خدا را به باطل برداری و به مردم فتوا دهی به آنچه که نمی‌دانی. و غرض اینکه همانا اعتقاد و فتوا اگر به وحی یا تحدیث نباشد و نه به تقلید صاحب وحی و تحدیث، پس آنها «قول علی الله بما لا یعلم» است. پس وای و سپس وای بر کسی که در دینش به رأیش استبداد نماید بدون اینکه از اهلش اخذ کرده باشد، و بر کسی که بدون علم و اخذ از صاحب وحی و تحدیث مردم را فتوا دهد حیث اینکه خداوند او را با کافر و مشرک قرین گردانیده.

بلکه همانطور که در سوره بقره می‌فرماید: «و اگر توجه کنید اصل اموال شما متعلق به شماست نه ستم کنید و نه ستم پذیرید». به عبارت دیگر این اصل از لحاظ ابعاد اقتصادی شرایط تعادل و قیمت بازار در مکانیزم عرضه و تقاضا را در اقتصاد مطرح می‌نماید که یکی از مفاهیم اساسی اقتصادی است.^۸ اگر دولت اقدام به قیمت گذاری کالا یا خدمت نماید عملاً منابع و سود تجارت یا تولید را از گروه تولیدکننده و فروشنده به گروه مصرف‌کننده و خریدار منتقل می‌نماید و این ظلم به تولیدکننده و عرضه‌کننده تلقی می‌گردد.

منابع

- حضرت حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی، بیان السعادة في مقامات العبادة. چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. ترجمه حشمت‌الله ریاضی و محمد آقا رضاخانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷، تهران.

<http://www.sufism.ir/>

- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، انتشارات بهنشر، ۱۳۶۵.

^۷ - سوره بقره، آیه ۲۷۹. «وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ».

^۸ - نگاه کنید به: بیژن بیدآباد، تعادل در اقتصاد اخلاق. <http://www.bidabad.com/doc/taadol-eghtesade-akhlagh.pdf>

- بیدآباد، بیژن، تعادل در اقتصاد اخلاق. <http://www.bidabad.com/doc/taadol-eghtesade-akhlagh.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی اقتصاد اسلامی، پول، بانک، بیمه و مالیه از دیدگاه حکمت. ۱۳۸۳.
<http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-eqtasade-islami.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی روابط بین الملل در اسلام، حقوق بین الملل عمومی، سیاست خارجی، دیپلماسی از دیدگاه حکمت. ۱۳۸۴. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-ravabet-beynolmelal.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی علوم سیاسی در اسلام، سیاست، حکومت، ولایت از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.
<http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-oloome-siasi.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق در اسلام، حقوق تطبیقی، نظام های حقوقی، حقوق جزا از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.
<http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-hoqooq.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق اساسی در اسلام، فلسفه حقوق، حقوق فردی، حقوق عمومی از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-hoquqe-asasi.pdf>